
خاتمیت
پیامبر اکرم صلوات الله علیه


بسم الله الرحمن الرحیم

# خاتمیت پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

سایت بهائی پژوهی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

## مشخصات کتاب

بر گرفته از:

سایت بهائی پژوهی

## مقدمه

خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مهمترین موضوعات در گفتگو با بهائیان بشمار است. اگر آخرین فرستاده الهی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بدین معنی است که رسالت و دین و آئینی الهی پس از آن حضرت نخواهد بود و اگر ایشان خاتم نیست پس...

## پیشینه خاتمیت

بسم الله الرحمن الرحیم آنگاه که حضرت آدم و همسرش حضرت حوا «علیهماالسلام» از بهشت رانده شدند و بر زمین هبوط کردند، خداوند به فرزندان آدم چنین بشارت داد: (اگر از جانب من هدایتی به سوی شما آمد - که حتما می آید - پس هر آن کس که از این هدایت من پیروی کند، هیچ ترسی بر آنان نخواهد بود و هرگز اندوهگین نخواهند شد). طه: ۱۲۳. همین مضمون در دو جای دیگر قرآن آمده است: اعراف: ۳۵ و بقره: ۳۸ از پس این خبر، خداوند پیامبران خویش را برانگیخت. و این در زمانی بود که کژی و ناراستی در میان فرزندان آدم فراگیر گشته بود و آنان از راه درست فطرت به بیراهه ی شرک و بدعت لغزیده بودند. این رخداد تاریخی در بخشی از خطبه ی یکم نهج البلاغه به بیان حضرت امیرالمؤمنین «علیه السلام» چنین نقل شده است: (خداوند از میان فرزندان آدم، پیامبران را برگزید. از ایشان پیمان گرفت که وحی - الهی - را بی هیچ کاستی و فزونی به مردم برسانند، و از آنان خواست که در ابلاغ رسالت امانت دار باشند. و این در روزگاری بود که بیشتر مردم عهد و پیمان خدا را - که به گردن داشتند - دیگرگونه ساخته بودند و حق خداوندی را جاهل گشته، برای او شریک و همتا گزیده بودند و شیاطین هم مردم را از شناخت خدا باز داشته، ایشان را فریفته و راه عبادت خدا را بر آنان بسته بودند. پس آنگاه خداوند رسولان خویش را در میان بنی آدم برانگیخت و پیامبرانی را پیاپی به سوی ایشان فرستاد). نهج البلاغه، نسخه ی صبحی صالح، ص ۴۳. حضرات نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط و شعیب «علیهم السلام» از جمله پیامبرانی هستند که داستان مبارزات و تلاشهای ایشان در هدایت مردم گمراه، در قرآن کریم آمده است، و از ایشان و کوشش های پیگیرشان در راه اشاعه ی توحید و بندگی خدا یاد شده است. به عنوان مثال: حضرت نوح (شعرا / ۱۰۵ تا ۱۰۸) - حضرت هود (اعراف / ۶۵) - حضرت ابراهیم (عنکبوت / ۱۶) - حضرت صالح (شعراء / ۱۴۱ تا ۱۴۴) - حضرت لوط (شعراء / ۱۶۰ تا ۱۶۳) - حضرت شعیب (اعراف / ۸۵). تا اینکه خداوند حضرت موسی «علیه السلام» را در میان بنی اسرائیل برانگیخت و فرمود: (ما، پس از آنکه امتهای پیشین - نخستین - را نابود کردیم، به موسی کتاب - تورات - را دادیم که آگاهیها و راهیابی های روشنی برای مردم و هدایت و رحمت برای ایشان بود، شاید که به خود آیند.) قصص / ۴۳. و پس از حضرت موسی «علیه السلام»، حضرت عیسی «علیه السلام» را به پیامبری برانگیخت و درباره ی او فرمود: (و در پی پیامبران بنی اسرائیل، عیسی را برانگیختیم که تصدیق کننده ی توراتی بود که پیش رو داشت. و به او انجیل را دادیم که در آن نور و هدایت بود و تورات را هم تصدیق می کرد. و برای پرواپیشگان هدایت و پند بود.) مائده / ۴۶. پس از گذشت قرنها و سپری گشتن

روزگـاران دراز، خداونـد پیـامبر اکرم حضـرت محمـد مصـطفی «صـلی الله علیه و آله» را در زمانی به نبوت برانگیخت که تصویری کوچک از آن دوران را در سـخنی از حضرت علی «علیه السلام» می آوریم: (خداوند حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» را زمانی به پیامبری برانگیخت که روزگار درازی بود که پیامبری مبعوث نشـده بود. امتها در خوابی گران فرو رفته بودنـد. فتنه و آشوب همه جـا فراگیر گشته بود. رشته ی کارهـا از هم گسسته بود و آتش جنگ همه جا شـعله می کشـید. دنیا از شـدت زشتی و تباهکاری تاریـک و بی نور گشته و سرکشـی همه جـا رخ نموده بود. در روزگاری که برگهای درخت زنـدگی دنیا به زردی گراییـده بود و امیـد میوه ای از آن نمی رفت و آب حیـات دنیـا در زمین فرو رفته بود. همانـا نشانه های هـدایت کهنه و فرسوده شـده و پرچم های هلاکت آشـکار و برپا بود. دنیا برای اهلش بسـی تلخ و بد منظر بود و با چهره ای دژم با خواهندگانش روبرو می شد.) نهج البلاغه، ص ۱۲۱. در این تاریک خانه ی جهان بود که رسول اکرم پای به پهنه ی هستی نهاد و خداوند او را به پیامبری برانگیخت.

## معنای خاتمیت

یکی از بزرگ ترین و مهم ترین ویژگی هـای حضـرت محمـد مصـطفی آن بـود که خداونـد او را خـاتم پیـامبران خویش قرار داد. خـاتمیت رسـول اکرم اصـل مسـلمی است که مـورد اتفـاق همه ی فرقه هـای اسـلامی است. تـوجه داشـته باشـید، اصـالت و حتمیت خـاتمیت چنـان روشن و قطعی و مسـلم است که مسـلمانان در آن اتفـاق نظر دارنـد نه از آن رو که چون مسـلمانان به خـاتمیت آن حضـرت معتقدند، پس او خاتم انبیاء است. یعنی علت خاتمیت، عقیده ی مسلمانان به خاتمیت نیست. بلکه خاتمیت چون خود یک اصـل مسـلم است، مورد پـذیرش تمامی مسـلمانان است. به سـخنی دیگر: از آن جا که موضوع خاتمیت پیامبر اسـلام مبتنی بر آیات قرآن و سخنان آن حضرت و نیز گفتار امامان و تأکید دانشمندان، آن چنان بدیهی و بین است که تمامی مسلمانان بی هیچ تردیدی، آن را پـذیرفته انـد، نه آن که چون تمـامی مسـلمانان خـاتمیت را بـاور دارنـد، پس پیـامبر اسـلام خـاتم پیامبران است. این مغلطه ی کودکانه ای است که برخی مبلغان بهائی به دروغ به مسلمانان نسبت می دهند و آن گاه بسی ناشیانه و شورانگیز، به مطلبی که خود بافته اند، پاسخ دندان شـکن می دهند. خاتمیت حضرت رسول اکرم از دو منظر و در دو محور قابل اثبات است: الف: از منظر وجود نـازنین آن حضـرت. به این معنـا که خداونـد در قرآن و نیز خود آن حضـرت و ائمه علیهم السـلام در روایـات، او را خـاتم پیامبران نامیـده انـد. ب: از منظر قرآن. به این معنا که اوصافی از قرآن در خود قرآن و نیز در بیانات رسول اکرم و ائمه ی هـدی آمده اسـت که بیـانگر جـاودانه بودن این کتـاب آسـمانی است. از این دو منظر و بر اساس این دو محور، مبحث خاتمیت پی می گیریم و آن را بیان می کنیم: الف: پیامبر اسلام خاتم پیامبران است. چنان که گفتیم این مبحث را مبتنی بر دو منبع مهم بررسی می کنیم: ۱- قرآن. ۲- احـادیث. در بررسـی نخستین منبع، روشن ترین آیه که به صـراحت به خـاتمیت رسول گرامی اسـلام تأکیـد می فرمایـد، آیه ی چهلم سوره ی مبـارکه ی احزاب است که چنین می فرمایـد: مـا کـان محمـد أبا أحـد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین و کان الله بکل شیء علیما محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست. ولی رسول خدا و خاتم پیامبران است. و البته خداوند به همه چیز بسـی دانـاست. از آن جـا که در دلالت این آیه به خاتمیت حضـرت محمـد مصـطفی صـلی الله علیه و آله جای هیـچ گونه تردیـد و انکاری نیست، از قضا منکران، به ویژه بهائیان، تلاش می کنند تا در دلالت این آیه به اصل خاتمیت به دست آویزهایی چنگ زنند. ما، پس از بررسی دقیق آیه، به بررسـی آن دست آویزها نیز می پردازیم و داوری را به خواننـدگان گرامی می سـپاریم. لازم اسـت نخست شأن نزول این آیه را بیان کنیم: زیـد بن حارثه، پسـر خوانـده ی پیامبر بود. در میان عرب، پسـر خوانـده حکم پدر را داشت. زینب بنت جحش دختر عمه ی پیامبر بود. رسول خـدا زینب را به عقـد زید در آورد. آن دو، کوتاه زمانی با هم زیستند و چون در زندگی مشترک میانشان تفاهم و همدلی حاصل نیامد، زید، زینب را طلاق داد. پیامبر با زینب ازدواج کرد. صدای اعتراض گروهی از منافقان برخاست که پیامبر با عروسش وصلت کرده است. این آیه نازل شد که بفرماید زید پسر واقعی پیامبر نیست و پسر خوانده

حکم پسر نـدارد. به این ترتیب این رسم عرب توسط خداونـد باطل اعلام شد. در این جمله، خداوند چند لطیفه و دقیقه ی دیگر را هم بیان فرمود: او رسول خـداست یعنی هر چنـد پدر معنوی امت است، هر چند همانند یک پدر، دل سوز مردم است و از همین رو هم اطاعت از او همانند اطاعت از یک پدر، واجب است؛ اما پدر واقعی آنان نیست که همسر پیشین پسر خوانده اش عروس او باشد و ازدواج با آن بانو، اشکال داشته باشد. و نیز با این سخن خداوند بیان می فرماید که او رسول خداست یعنی آن که یاوه بافی های افراد منافق یا نادان موجب نمی شود تا حکم خـدا را بیان نکنـد. فرسـتاده ی خـدا وظیفه اش آن است که حکم خـدا را بیان کنـد. و نکته ی دیگر آن که این حکم جاودانه است، چون محمد مصـطفی خاتم پیامبران است. دو نکته ی دیگر در این آیه ی شریفه جای بررسـی دارد: الف: معنای خاتم بسیاری از لغات، در همه ی زبان ها، یک معنای اصـلی دارند و یک یا چندین معنای ملازم که در اصل و ریشه به همان معنای اصـلی باز می گردند. از جمله همین لغت خاتم که معنای اصـلی آن عبارت است: الخاء و التاء و المیم: اصل واحـد و هو بلوغ غایهٔ الشـیء. یقال: ختمت العمل و ختم القارئ السورهٔ. سه حرف خ، ت، م، اصل واحد است. یعنی یک معنای اصـلی بیش نـدارد. و آن هم رسـیدن به پایان چیزی است. گفته می شود: کار را به پایان بردم و نیز گفته می شود: قاری، [خواندن] سوره را به پایـان برد. امـا از همین معنای اصـلی یک معنای ملازم نیز جـدا شـده است: فأما الختم و هو الطبع علی الشـیء فـذلک من الباب أیضا؛ لأن الطبع علی الشیء لا یکون إلا بعد بلوغ آخره فی الأحراز. و الخاتم مشتق منه؛ لإن به یختم. و یقال: الخاتم و الخاتام و الخیتـام. قـال: أخـذت خاتـامی بغیر حق. امـا ختم که همان مهر نهادن باشـد نیز از همین باب است؛ زیرا مهر نهادن بر چیزی فقط آن هنگـامی انجـام می گیرد که آن چیز در یـک مجموعه ی محـدود و محصور، به پایـان خویش برسـد. خـاتم [به فتـح تاء و به معنای انگشتر] نیز از همین معنا جدا شده است؛ زیرا عمل مهر نهادن به وسـیله ی انگشتری انجام می شود. به انگشتری خاتم [به کسر تاء] و خاتام و خیتام هم گفته می شود. چنان که در این شـعر آمـده است: تو، به ناحق انگشتری مرا سـتاندی. آن گاه احمد بن فارس، این لغت شـناس معروف قرن چهارم هجری، کاربرد این لغت را درباره ی پیامبر اکرم چنین بیان می کند: و النبی صلی الله علیه و [آله و] سلم خاتم الأنبیاء؛ لأنه آخرهم. و پیامبر که درود خداوند بر او [و خاندانش] باد، خاتم پیامبران است، زیرا آن عزیز، آخر آنان است. و در پایـان کـاربردی دیگر از این لغت را در آیه ی قرآن شاهـد مثـال می آورد و می گویـد: و ختـام کـل مشـروب، آخره، قـال الله تعالی: «ختامه مسک» أی إن آخر ما یجدونه منه عند شربهم إیاه، رائحهٔ المسک. (معجم مقاییس اللغهٔ ذیل کلمه ی ختم). و ختام هر نوشـیدنی یعنی آخر آن. خداوند می فرماید: «ختام شراب بهشتی مشک است» یعنی آخرین طعمی که بهشتیان از نوشیدن شراب سر به مهر بهشتی، هنگام نوشـیدن آن، می یابند، بوی مشک است. هر چند معنا کردن لغت، مسلمان و مسـیحی نمی شـناسد؛ ولی برای آن که هر گونه بهانه ای از تردیدکنندگان سـتانده شود، به این سخنان که بر گرفته از یک کتاب لغت معروفی است که یک مسیحی عرب لبنـانی آن را تـألیف کرده است، توجه فرماییـد: الخـاتم والخـاتم ج: خواتم و ختم: الخاتام، ما یختم به، عاقبت کل شـیء، نقرهٔ القفا، اقل وضح القوائم. (المنجد تألیف لوئیس معلوف یسوعی) خاتم و خاتم [به کسر و به فتح تاء] که جمع آن خواتم و ختم است، معنایش این است: مهر و انگشتری، آن چه به او پایان داده می شود، فرجام هر چیز، گودی پشت در پایان ستون فقرات، کوچکترین سپیـدی در انتهـای پـای چهارپایـان. چنان که پیش از این هم آوردیم، عبارت «ما یختم به = آن چه که به آن پایان داده می شود» و «عـاقبت کـل شـیء = پایـان هر چیز» معنای اصـلی این لغت است که همین معنا و مضـمون، در کتاب مشـهور و مهم «معجم مقاییس اللغـهٔ» با عبارت «بلوغ غایـهٔ الشـیء = رسـیدن به پایان چیز» معنا شـده است. معنای انگشتری هم، چنان که باز پیش از این از قول «ابن فـارس» آوردیم، بر گرفته از همـان معنای اصـلی است. از آن رو به انگشتری خاتم می گوینـد که نوعا و عموما از انگشتری به عنوان رکـابی برای مهرهایی که در پایان نامه ها و نوشـتارها می نهادنـد، اسـتفاده می شـد. یعنی انگشتری معنای ملازم مهر است و مهر نیز همـان معنـای پایـان بخشـیدن را داراست. چنـان که به جلـد کتـاب هم که در پایان می آیـد و نیز به تشـتک نوشابه هم که در پایان پرشدن بطری بر آن می نهند، خاتم می گویند.

## معنای نبی

در معنـای نبی چنین می خوانیم: الإتیـان من مکان إلی مکان آمـدن از جایی به جایی دیگر. و پس از ذکر شواهـدی بر این معنا، می خوانیم: و من هـذا القیـاس، النبـأ: الخبر؛ لأـنه یـأتی من مکـان إلی مکان بر همین قیاس، نبأ یعنی خبر. چون خبر نیز از جایی به جایی دیگر می رود. بر این اسـاس دیگر معانی برگرفته از این لغت چنین انـد: و المنبیء: المخبر، و أنبأته و نبأته. منبئ یعنی خبر دهنـده. دو لغت اخیر هم یعنی: او را خبردار کردم. به این ترتیب به نـبی از آن رو نبی می گوینـد که از جـانب خداونـد خبر می دهـد. نکته ی مهم در کاربرد اصطلاح «خاتم النبیین» در آیه ی شریفه آن است که خداوند با به کار بردن این اصطلاح، خود به خود، آن حضرت را پایـان بخش رسولاـنی که با وحی و خبر آسـمانی به سوی مردم فرسـتاده می شونـد، نیز قرار داده است. برای روشن تر شـدن این دقیقه و لطیفه، اجازه دهید سـخنی در تفاوت لغوی نبی و رسول بیاوریم. چنان که گفتیم، نبی یعنی کسـی که از جانب خداوند به او خبری می دهنـد. حال اگر چنین کسـی مأمور شود تا آن خبر آسـمانی را به اطلاع مردم برساند، درباره ی او اصـطلاح رسول به کار می رود. البته لغت رسول یـک معنـای عـام هم دارد که شامل پیامبران و غیر پیامبران نیز می شود. حتی ممکن است کسـی از جانب کس دیگری به جز خداونـد برای ابلاـغ فرمـان یا خبری فرسـتاده شود که به او هم رسول می گوینـد. چنان که در داسـتان حضـرت یوسف می خوانیم که: و قـال الملـک ائتونی به فلمـا جاءه الرسول قال ارجع إلی ربک فسئله ما بال النسوهٔ اللاتی قطعن أیـدیهن إن ربی بکیدهن علیم. (یوسف: ۵۰). پادشاه گفت: یوسف را به نزد من آورید. هنگامی که فرسـتاده ی پادشاه به نزد او آمد، یوسف به او گفت: هم اینک به سوی ارباب خویش برو و از او بپرس: حال زنانی که دستشان را بریدند، چگونه است؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان بسـی آگاه است. چنان که مشاهـده می فرمایید، در این آیه ی شـریفه خداوند فرسـتاده ی پادشاه را رسول نامیده است. خداونـد در جایی دیگر، فرشـتگانی را که برای نزول عـذاب بر قوم لوط اعزام می فرمایـد نیز، رسول می نامد: قالوا یا لوط إنا رسـل ربک هود: ۸۱ فرشتگان گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگارت هستیم. در این دو آیه رسول به معنای عام آن به کار رفته است. امـا رسول به معنـای خاص به کسـی می گوینـد که خداونـد به او وحی می کنـد و سپس مأمور می شود تا آن وحی آسـمانی را به دیگران ابلاـغ کنـد. به این ترتیب یک رسول حتما نبی هم هست ولی ممکن است یک نبی رسول نباشـد. یعنی به کسـی وحی شود ولی او مـأمور ابلاـغ نباشـد. بنـابراین با ختم نبوت، خود به خود ختم رسالت هم پدیـد می آیـد. چون رسولی که نبی نباشـد، کارش عبث خواهـد بود. یعنی فرسـتاده ی خـداست، ولی خبری از آسـمان نـدارد! هنگـامی که خداونـد خلعت خاتمیت را بر قامت محمد مصـطفی راست فرمود، دیگر آمـدن رسولانی که خبر از جانب خداونـد بیاورنـد، معنا نخواهد داشت. به سـخنی دیگر با پایان یافتن مقـام نبوت، مقـام رسالت نیز پایان پـذیرفت به این معنا که دیگر خبری از آسـمان نمی آیـد و کسـی به نبوت برانگیخته نمی شود تا معنای رسول خدا هم تحقق یابد. با پایان یافتن نبوت، رسالت هم خود به خود پایان می یابد.

## خاتمیت پیامبر اکرم

مبحث «خـاتمیت بر محور پیامبر» را بر اساس قرآن، ختم کردیم و اینک به گفت و گو در باره ی «خاتمیت بر محور پیامبر» بر اساس سخنـان خود آن حضـرت می پردازیم. یکی از روشن ترین بیانـات پیامبر اکرم در این مهم، حـدیثی است که دانشـمندان و محـدثان شیعه و سـنی از آن حضـرت نقل کرده اند که در ماجرای لشـکر کشـی برای جنگ تبوک خطاب به علی علیه السـلام فرمود. در آن داسـتان آمـده است که پیامبر اکرم برای پیش گیری از توطئه ی منافقان – که نقشه کشـیده بودنـد در غیاب پیامبر مـدینه را تصـرف کنند – دسـتور داد تا علی علیه السلام در شهر بماند و در لشکر حضور نیابد. در پی این تصمیم منافقان که دیدند نقشه شان نقش بر آب شد، این بار شائع کردند که علی از دستور رسول خدا مبنی بر شرکت در جنگ، سرپیچی کرده است و پیامبر هم او را با زنان و

زمین گیران و کودکان و پیرمردان، وانهاده است. در پی این شائعه، علی علیه السلام لباس رزم پوشید و به محضر پیامبر شتافت و عرض کرد که منافقان چه می گویند و به این ترتیب آشکارا اعلام کرد که برای شرکت در جنگ آماده است. رسول خدا برای نشان دادن مقام و منزلت ویژه ی شیر خدا علی مرتضی علیه السلام، فرمود: أما ترضی أن تکون منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی؟ آیا راضی و خشنود نیستی از این که منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی باشد، جز آن که پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟ این شریف و مهم را که به «حدیث منزلت» نامور گشته، توسط بسیاری از زنان و مردان از مسلمانان نخستین نقل شده است. از میان خاندان رسول خدا کسانی چون: حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن، فاطمه دختر علی، فاطمه دختر جناب حمزه، دختر حارث بن عبدالمطلب، عقیل بن ابی طالب و از میان اصحاب پیامبر اکرم کسانی چون: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالله بن عوف، انس بن مالک، عبد الله بن عمر بن الخطاب، ابوهریره، عبد الله بن عباس، جابربن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر، زید بن ارقم و ده ها نفر دیگر حتی کسانی چون معاویه نیز این حدیث را که در اصل در بیان مقام و منزلت والای امام نخستین علی بن ابی طالب علیه السلام است، نقل کرده اند. یکی از کسانی هم که این حدیث را نقل کرده است، سعد بن ابی وقاص است که هر چند با علی علیه السلام میانه ای نداشت، ولی در مقطعی بسیار حساس این حدیث را نقل می کند و معاویه را برای مدتی از دشنام دادن به حضرت علی به صورت رسمی و بر سر منابر حکومتی، باز می دارد. داستان از آن قرار است که چون سعد سردار پیروز لشکر اسلام و فاتح سرزمین ایران بود، نزد مسلمانان معروف و محترم بود. معاویه پس از آن که به حکومت مطلق رسید، برای آن که بتواند ناسزاگویی به علی علیه السلام را رسمی کند و فراگیر سازد، از سعد بن ابی وقاص خواست تا بر فراز منبر رود و از علی علیه السلام بد بگوید؛ اما سعد از این درخواست و فرمان معاویه سرمی پیچد و می گوید: از پیامبر خدا در باره ی علی سه سخن شنیده ام که اگر هر یک از آن سه سخن درباره ی من می بود، از شتران سرخ موی برای من با ارزش تر بود. نخست آن که از رسول خدا شنیدم که به علی فرمود: آیا راضی نیستی از این که منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی است، جز آن که پس از من هیچ پیامبر نخواهد آمد؟ دیگر آن که شنیدم که در جنگ خیبر، که لشکریان اسلام زمین گیر شده بودند، فرمود: پرچم جنگ را به دست کسی خواهم سپرد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند. آن گاه در پی این سخن، پرچم جنگ را به علی سپرد و او هم پیروزمندانه از آن جنگ بازگشت. سوم آن در داستان مباهله، رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را فرامی خواند و می فرماید: برالاها، اینان اهل بیت من اند. حدیث منزلت را عامر و ابراهیم و مصعب و عائشه، فرزندان سعد وقاص از پدر خویش نقل کرده اند. حدیث منزلت چنان که گفتیم، در اصل بیان گر مقام و منزلت والای علی علیه السلام در جانشینی پیامبر اکرم است، اما جالب آن است که این حدیث نماد و نشانه ی خاتمیت رسول گرامی اسلام نیز دانسته شده است. به این داستان توجه کنید: زید بن رمانه می گوید: به من خبر رسید که مردی از قریش می گوید: به خدا سوگند نمی دانم، شاید پس از محمد پیامبر دیگری هم باشد. من، ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم و به او گفتم: ای ابا اسحاق (کنیه ی ابراهیم) آیا سخن رسول خدا در ماجرای جنگ تبوک به علی علیه السلام را، از پدرت شنیده ای؟ او خندید و چنان پنداشت که من دوستی علی را در دل دارم که چنین پرسشی می پرسم. به او گفتم: به خدا سوگند این سخن را از آن رو نمی پرسم تا منزلت علی معلوم گردد؛ ولی ماجرا چنان است که به من خبر رسیده که مردی از قوم تو (قریش) می گوید: من نمی دانم، شاید پس از محمد پیامبر دیگری هم باشد. ابراهیم در پی شنیدن این سخن گفت: آری، من شهادت می دهم که از پدرم سعد بن ابی وقاص شنیدم که می گفت: روزی که رسول خدا علی را از شرکت در جنگ تبوک بازداشت و او را بازگردانید، شنیدم که به او فرمود: ای علی، آیا خشنود نیستی که منزلت تو نزد من همانند منزلت هارون نزد موسی باشد، جز آن که پس از من هیچ پیامبری نخواهد بود؟ به این ترتیب حدیث منزلت، هر چند در بیان منزلت حضرت علی علیه السلام بیان شده است، اما بیان گر این اصل مهم هم هست که پس از پیامبر اکرم، به هیچ روی، هیچ پیامبری نخواهد بود. پیامبر

اکرم در سخنانی دیگر به روشنی و صراحت بر خاتمیت خویش و جاودانگی دینش پای می فشارد. به این حدیث شریف که حضرت امام باقر علیه السلام نقل فرموده است، گوش جان بسپاریم: عن أبی جعفر علیه السلام قال: لما حضرت النبی صلی الله علیه و آله الوفاهٔ نزل جبرئیل علیه السلام فقال: یا رسول الله هل لک فی الرجوع إلی الدنیا؟ فقال: لا قد بلغت رسالات ربی. فأعادها علیه، فقال: لا ـ بل الرفیق الأعلی. ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و المسلمون حوله مجتمعون: أیها الناس إنه لا نبی بعدی و لا سنهٔ بعد سنتی. فمن ادعی بعد ذلک فدعواه و بدعته فی النار. فاقتلوه و من اتبعه فإنه فی النار. (فقیه۴: ۱۶۳) امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مرگ به سراغ پیامبر آمد، جناب جبرئیل نازل شد و به آن عزیز عرض کرد: ای رسول خدا آیا دوست داری به دنیا بازگردی و باز هم زندگی کنی؟ پیامبر فرمود: نه، نمی خواهم، چون رسالت پروردگارم را به انجام رسانده ام. جبرئیل دوباره همان را گفت که پیشتر گفته بود. پیامبر هم باز فرمود: نه، می خواهم به نزد خداوند که برترین رفیق آدمی است، بروم. پس از آن پیامبر خدا به مردمی که در اطراف بسترش جمع شده بودند فرمود: هان ای مردم! آگاه باشید که نه هیچ پیامبری و نه هیچ سنتی پس از من نخواهد بود. هر کس پس از این ادعایی کند، هم ادعایی که کرده و هم بدعتی که آورده، در آتش خواهد بود و چنین کسی را در جا بکشید و هر کس هم که از چنین کسی پیروی کند، بی تردید جایگاهش آتش دوزخ است. پیامبر خدا در خطابه ی جاودانه ی غدیر، از جمله چنین فرمود: أیها الناس بی و الله بشر الأولون من النبیین و المرسلین و أنا خاتم الأنبیاء و المرسلین و الحجهٔ علی جمیع المخلوقین من أهل السماوات و الأرضین. هان ای مردم! به خدا سوگند خداوند به پیامبران و رسولان پیشین بشارت داد که من خواهم آمد در حالی که من خاتم پیامبران و رسولان و حجت خدا بر تمامی آفریدگان، از اهل آسمان ها و زمین ام. سپس در پی این سخن، تکلیف کسانی را که در این اصل جاودانه کوچکترین تردید به خویش راه دهند، روشن فرموده است: فمن شک فی ذلک فهو کافر کفر الجاهلیهٔ الأولی و من شک فی شیء من قولی هذا فقد شک فی الکل منه و الشاک فی ذلک فله النار. پس هر کس که در این مهم شک کند، همو کافر است، کافر دوران جاهلیت نخستین و هر کس در چیزی از این سخن من شک کند، به راستی که در تمامی سخنان من شک کرده است و چنین کسی در آتش خواهد بود. و در پایان این بخش از سخنان خویش از هدیه ی بزرگ خاتمیت که خداوند به آن حضرت ارزانی فرموده است، چنین یاد می کند: معاشر الناس حبانی الله بهذه الفضیلهٔ منا منه علی و إحسانا منه إلی و لا إله إلا هو له الحمد منی أبد الآبدین و دهر الداهرین علی کل حال. هان ای مردم! خداوند این فضیلت را به من عطا فرموده است. منتی است از خداوند که بر من نهاده است و احسانی است از او که بر من روا رفته است و البته معبودی به جز او نیست و من (به این خاطر) حمد و سپاس خدای را، تا جهان باقی است و زمان برقرار است، در همه حال، می گزارم. به همین مقدار از بیانات حضرت رسول اکرم در بیان آن که خداوند پس از ایشان به هیچ روی هیچ پیامبری را مبعوث نمی فرماید، اکتفا می کنیم. در بخش بعدی، «خاتمیت بر محور پیامبر» را به بیان جانشین و شاگرد نخست رسول گرامی اسلام، حضرت علی علیه السلام و سپس سایر امامان علیهم السلام تقدیم می کنم.

## خاتمیت پیامبر در کلام امامان

علی علیه السلام، کسی است که از خردسالی نزد پیامبر بوده و در خانه ی آن حضرت بزرگ شده است و حتی هنگام نزول نخستین وحی در غار حرا، حضور داشته و افتخار بزرگ «نخستین مرد مسلمان» را از آن خویش ساخته است. او در سن ده سالگی به پیامبر ایمان آورده و در سن سیزده سالگی، در نخستین دعوت آشکار پیامبر، در جمع بزرگان بنی هاشم، رسما به عنوان «جانشین پیامبر» معرفی شده است. بعدها هم در مناسبت های مختلف و مهم، رسول اکرم او را وصی و وزیر و خیلفه ی خویش نامیده است و آیات بسیاری هم در بیان شأن و منزلت والای آن حضرت و نیز تصریح به امامت و وصایت آن عزیز نازل شده است. اینک می خواهیم موضوع مهم «خاتمیت بر محور رسول اکرم» را به بیان چنین کسی بیاوریم. نکته ی دیگر آن که: مرحوم سید رضی، یکی از

دانشمندان نامور شیعه در هزار سال پیش، توفیق آن را یافته است تا گزیده و گلچینی از سخنرانی ها و بیانات کوتاه و نامه ها و گفتارهای کوتاه و حکیمانه ی حضرت علی علیه السلام را در مجموعه ی گرانقدری به نام «نهج البلاغه» گرد آورد. نهج البلاغه یعنی «راه روشن سخنوری» این کتاب که شهرت جهانی دارد، مقبول شیعه و سنی است. حتی افراد غیر مسلمان، از خواندن این کتاب لذت می برند. این کتاب به زبان های مختلفی ترجمه شده است و شاید در جهان اسلام و بلکه در جهان دانش و خرد، خریداران بسیاری دارد. با عرض پوزش از این مقدمه ی نسبتا بلند، دو سخن سدید و گهر سان از این کتاب عزیز در بیان «خاتمیت بر محور رسول اکرم» تقدیم خوانندگان گرامی می کنم: ۱- پیشوای پرهیزگاران و امیرمؤمنان، در بخشی از یک خطبه که در آن از عظمت خداوند و جاودانگی قرآن و خاتمیت رسول اکرم و موعظه ی مردم، سخن گفته است، می فرماید: أرسله علی حین فترة من الرسل و تنازع من الألسن. فقفی به الرسل و ختم به الوحی. خداوند رسول گرامی اسلام را در روزگاری به پیامبر برانگیخت که دوران درازی بود پیامبری نیامده بود و نزاع و مشاجره بر زبان ها جاری بود. (یعنی مردم با یک دیگر در عقاید و اندیشه ها اختلاف داشتند و این اختلاف ها در سخنان آنان جلوه کرده و آشکار شده بود.) خداوند محمد مصطفی را در پی و پس همه ی پیامبران فرستاد و وحی را به وسیله ی او به پایان برد. ۲- آن حضرت هنگام غسل دادن پیامبر و آماده کردن رسول اکرم برای سفر آخرت، به عنوان آخرین سخنان با عزیزترین کس خویش، چنین عرض می کند: بأبی أنت و أمی لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوة و الإنباء و أخبار السماء پدر و مادرم فدای تو باد! همانا با مرگ تو چیز قطع شد که با مرگ هیچ کس دیگر قطع نشده است و آن چیز همان پیامبری و خبر دادن و خبرهای آسمانی است. به این ترتیب و با این بیان روشن، با مرگ پیامبر آوردن هر گونه خبر آسمانی به عنوان «وحی الاهی» برای همیشه نفی شده است. در این بخش به بررسی خاتمیت بر محور رسول گرامی اسلام به بیان دیگر امامان معصوم علیهم السلام می پردازیم. پیش از پرداختن به این مبحث مهم، یادآور می شویم که بیانات جناب نوزده ساله را که از خاتمیت، پایان یافتن حقائق عالم را پنداشته اند، در مبحث «خاتمیت بر محور قرآن» بررسی خواهیم کرد و سخنان ایشان را به نقد و نظر خواهیم نشست. نخستین روایت را از صادق آل محمد حضرت امام جعفر علیه السلام می آوریم. شخصی به نام ایوب پسر حر نقل می کند که: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول: إن الله عز ذکره ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده أبدا. کافی ۱: ۱۶۹. از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: همانا خداوند که یادش عزیز است، به وسیله ی پیامبر شما سلسله ی پیامبران را به پایان برد؛ از همین رو به هیچ روی پس از او پیامبری نخواهد آمد. - روایت بعدی را به نقل از حضرت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می آوریم: فضل بن شاذان، از دانشمندان نامی شیعه، نقل می کند که مأمون، خلیفه ی عباسی، از امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام درخواست کرد تا عقیده ی خالص اسلام را به صورت ایجاز و اختصار، برایش بنویسد. یعنی از بیان امور حاشیه ای در عقیده ی اسلامی بپرهیزد و آن چه را که از مبانی اصلی و اساسی عقیده ی اسلامی است، بیان فرماید. آن حضرت هم در بیان خواسته ی مأمون، چنین نوشت: أن محض الإسلام شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له إلها واحدا أحدا صمدا قیوما سمیعا بصیرا قدیرا قدیما باقیا. عالما لا یجهل قادرا لا یعجز غنیا لا یحتاج عدلا لا یجور و أنه خالق کل شیء و لیس کمثله شیء لا شبه له و لا ضد له. و لا کفو له و أنه المقصود بالعبادة و الدعاء و الرغبة و الرهبة. و أن محمدا ص عبده و رسوله و أمینه و صفیه و صفوته من خلقه و سید المرسلین و خاتم النبیین و أفضل العالمین لا. نبی بعده و لا تبدیل لملته و لا تغییر لشریعته. عیون اخبار الرضا علیه السلام ۲: ۱۲۱؛ بحارالانوار ۱۰: ۳۵۲ و ۶۵: ۲۶۱. محض اسلام، شهادت دادن به این است که: معبودی به جز «الله» نیست. یگانه است و شریک و همتایی ندارد، یکتا و یکی و بی نیاز و برپادارنده و شنوا و بینا و بسی تواناست. از آغاز آفرینش و پیش از آفرینش بوده و جاودانه، خواهد بود. دانایی است که نادانی در او راه ندارد، توانایی است که ناتوان نمی شود، بی نیازی است که هرگز نیازمند نمی شود، دادگری است که هیچ گاه ستم نمی کند، و نیز شهادت می دهم که خداوند آفریننده ی همه ی چیزهاست و هیچ چیزی همانند او نیست. شبیه و مانند و ضد و همسر ندارد. آن کس که در هنگام

بندگی و دعا و رغبت و ترس، قصد می شود، فقط هموست. در پی بیان توحید و یکتاپرستی و لوازم آن، که اصل و اساس اسلام است، امام رضا علیه السلام اصل مهم دیگر را بیان می فرماید: و شهادت می دهم که محمد صلی الله علیه و آله، بنده و فرستاده و امین و برگزیده و پاک شده ی از آفریده های خداوند و سید فرستادگان و خاتم پیامبران و برترین عالمیان است. هیچ پیامبری پس از او نخواهد بود و هیچ دگرگونی در ملت و دین او پدید نمی آید و هیچ تغییری در شریعتش حاصل نمی شود. - و سومین روایت را از جناب عبدالعظیم حسنی - همان بزرگواری که مقبره اش در شهر ری است - نقل می کنیم: عبدالعظیم حسنی نقل می کند که من به حضور سید و آقایم حضرت علی بن محمد، امام هادی علیه السلام رسیدم. آن حضرت وقتی مرا دید فرمود: خوش آمدی ای ابا القاسم! تو به راستی دوستدار مایی. من به ایشان عرض کردم: ای پسر پیامبر خدا من می خواهم دینم را بر شما عرضه کنم. اگر آن چه را که می گویم موجب خشنودی و رضایت شماست، بر آن عقیده پایدار می مانم تا خدای خویش را ملاقات کنم (یعنی تا هنگام مرگ بر آن عقیده می مانم). امام علیه السلام فرمود: عقیده ات را بیان کن. من پس از شهادت به یگانگی و بی همتایی خداوند یکتا، گفتم: و إن محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین فلا نبی بعده إلی یوم القیامهٔ. و نیز معتقدم که همانا محمد بنده و فرستاده ی خداوند و خاتم پیامبران است. پس به هیچ روی پس از او تا روز قیامت پیامبری نخواهد آمد. این بیانات آن چنان روشن و گویاست که نیاز به هیچ توضیح و تفسیری ندارد.

## خاتمیت در بیان دانشمندان

بحث «خاتمیت بر محور رسول اکرم» به بیان دانشمندان را پی می گیرم. خاتمیت رسول اکرم اصل مسلمی است که مورد اتفاق همه ی فرقه های اسلامی است. توجه داشته باشید، اصالت و حتمیت خاتمیت چنان روشن و قطعی و مسلم است که مسلمانان در آن اتفاق نظر دارند نه از آن رو که چون مسلمانان به خاتمیت آن حضرت معتقدند، پس او خاتم انبیاء است. یعنی علت خاتمیت، عقیده ی مسلمانان به خاتمیت نیست. بلکه خاتمیت چون خود یک اصل مسلم است، مورد پذیرش تمامی مسلمانان است. به سخنی دیگر: از آن جا که موضوع خاتمیت پیامبر اسلام مبتنی بر آیات قرآن و سخنان آن حضرت و نیز گفتار امامان و تأکید دانشمندان، آن چنان بدیهی و بین است که تمامی مسلمانان بی هیچ تردیدی، آن را پذیرفته اند، نه آن که چون تمامی مسلمانان خاتمیت را باور دارند، پس پیامبر اسلام خاتم پیامبران است. این مغلطه ی کودکانه ای است که برخی مبلغان بهائی به دروغ به مسلمانان نسبت می دهند و آن گاه بسی ناشیانه و شورانگیز، به مطلبی که خود بافته اند، پاسخ دندان شکن می دهند! با این مقدمه، مجددا عرض می کنم که اصل خاتمیت مورد اتفاق تمامی فرقه های اسلامی است و همه ی دانشمندان مسلمان، از همان آغاز اسلام، آن را باور دارند و از آن جا که به قول جناب ابوالفضل گلپایگانی، مشهورترین و چه بسا دانشمندترین مبلغ بهایی: «تواطؤ اهالی یک دین و مذهب و با یک قوم و ملت بر کذب، مادام که در دیانت آنها ممنوع باشد، عقلا وعادتا مستحیل و غیرممکن است.» کشف الغطاء - ص ۳۵۶. این اتفاق نظر و هم آهنگی در میان مسلمانان بر اصل خاتمیت، دلیل بر درستی آن عقیده است. افزون بر این، خوب است بدانیم تمامی دانشمندان نامدار و محدثان بزرگ و فقیهان فرزانه و مفسران سترگ شیعه به خاتمیت پیامبر اسلام عقیده ی راسخ دارند. هر چند نام بردن گروهی از آن فرزانگان، به درازا می کشد، اما به خاطر اهمیت موضوع، نام ستارگانی چند از آسمان بی کران دانش شیعی را برمی شماریم. ۱- سلیم بن قیس هلالی از اصحاب ائمه علیهم السلام. متوفای ۷۵ هجری (قرن یکم). ۲- نصر بن مزاحم. مورخ. متوفای ۲۱۲. (قرن دوم). ۳- مفضل بن عمر جعفی، از اصحاب امام صادق، (قرن دوم). ۴- احمد بن محمد برقی. فقیه، محدث و رجالی. ۲۷۴ یا ۲۳۸۰ هجری (قرن سوم). ۵- احمد بن محمد بن عیسی اشعری. محدث. از اصحاب ائمه (قرن سوم). ۶- عبدالله بن جعفر حمیری. فقیه و محدث. از اصحاب امام عسکری (قرن سوم). ۷- علی بن ابراهیم قمی. مفسر و از بزرگترین روایان حدیث و از اصحاب امام عسکری (قرن سوم). ۸- ابراهیم بن هلال ثقفی، مورخ و محدث، متوفای ۲۸۳ هجری (قرن سوم).

۹- محمد بن حسن صفار. محدث. متوفای ۲۹۰ هجری (قرن سوم). ۱۰- محمد بن یعقوب کلینی. از بزرگترین محدثان شیعه. (نیمه ی دوم قرن سوم و نیمه ی اول قرن چهارم). ۱۱- محمد بن ابراهیم نعمانی. محدث و رجالی. از شاگردان کلینی (قرن چهارم). ۱۲- محمد بن مسعود عیاشی، مفسر، متوفای سال ۳۲۰ هجری (قرن چهارم). ۱۳- جعفر بن محمد قولویه قمی. محدث. متوفای ۳۶۷ (قرن چهارم). ۱۴- حسن بن شعبه حرانی. محدث و دانشمند بزرگ (قرن چهارم). ۱۵- محمد بن محمد بن اشعث. محدث بزرگ (قرن چهارم). ۱۶- محمد بن علی بن حسین بابویه. از بزرگترین شخصیت های علمی تشیع. متوفای ۳۸۱ هجری (قرن چهارم). ۱۷- محمد بن حسین معروف به سید رضی. گردآورنده نهج البلاغه. متوفای ۴۰۶ هجری (قرن چهارم). ۱۸- محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید. متکلم، فقیه، محدث. متوفای ۴۱۳ هجری (قرن چهارم و پنجم). ۱۹- علی بن حسین معروف به سید مرتضی. ادیب، متکلم، ففیه. متوفای ۴۳۶ هجری (قرن پنجم). ۲۰- ابوالفتح کراجکی. فقیه، ادیب، ریاضی دان، محدث و مفسر. متوفای ۴۴۹ هجری (قرن پنجم). ۲۱- محمد بن حسن طوسی. مفسر، محدث، فقیه، متکلم، رجالی. متوفای ۴۶۰ هجری (قرن پنجم). ۲۲- ابن شهر آشوب مازندرانی، محدث و مفسر. متوفای ۵۸۸ هجری (قرن ششم). ۲۳- احمد بن علی طبرسی صاحب احتجاج، محدث. (قرن ششم). ۲۴- ابن بطریق حلی. محدث. متوفای ۶۰۰ هجری (قرن هفتم). ۲۵- سید بن طاووس، محدث، فقیه، ادیب و دانشمندان بزرگ شیعه. متوفای ۶۶۴ هجری (قرن هفتم). ۲۶- حسن بن یوسف معروف به علامه حلی. اعجوبه فقه و حدیث و کلام و منطق و فلسفه و... متوفای ۷۲۶. (قرن هشتم). ۲۷- ابن ابی جمهور احسایی، فقیه، محدث، متکلم، عارف و حکیم. متولد ۸۴۰ هجری قمری (قرن هشتم و نهم). ۲۸- ابن فهد حلی. محدث و فقیه. متوفای ۸۴۱ هجری (قرن هشتم و نهم). ۲۹- حسن بن محمد دیلمی. محدث، مورخ و فقیه. متوفای ۸۴۱ هجری (قرن هشتم و نهم). ۳۰- زین الدین علی بن احمد معروف به شهید ثانی. فقیه عالی قدر. متوفای ۹۶۶ هجری (قرن دهم). ۳۱- محمد بن حسین معروف به شیخ بهایی. جامع دانش های گوناگون. متوفای ۱۰۳۰ هجری (قرن دهم و یازدهم). ۳۲- محمد بن حسن معروف به شیخ حر عاملی. فقیه و محدث نامی. متوفای ۱۱۰۴ هجری (قرن یازدهم و دوازدهم). ۳۳- محمد باقر بن محمد تقی معروف به علامه مجلسی. دانشمند کم نظیر متوفای ۱۱۱۰ هجری (قرن یازدهم و دوازدهم). ۳۴- میرزا حسین نوری. محدث و رجالی بزرگ و از دانشمندان کم نظیر. متوفای ۱۳۱۹(قرن چهاردهم).

## خاتمیت از نگاه شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی

خوانندگان گرامی به خاطر دارند که «خاتمیت بر محور رسول اکرم» به بیان دانشمندان مسلمان را گفت و گو می کردیم. از محضر مبارک عزیزان اجازه می خواهم تا این بحث را ادامه دهم. هر چند شیخ احمد احسایی ندانسته و ناخواسته و سید کاظم رشتی دانسته و خواسته، در عقاید شیعه بدعت هایی نهادند و موجبات بروز و ظهور بابیه شدند، اما به هر صورت آنان از شیعیان به شمار می آیند و به ویژه از آن جا که مورد تأیید بهاءالله هستند و او از آن ها به بزرگی یاد کرده است، لازم می دانیم نظر آن دو را هم بیاوریم. ولی پیش از آن، بیاناتی از بهاءالله در عظمت مقام این دو می آوریم و آن گاه منظر آنان را در باب خاتمیت ذکر می کنیم. دوستان عزیز مستحضرند که یکی از بزرگ ترین و مهم ترین کتاب های استدلالی بهائیان که در نگاه آنان منزلتی بس والا دارد، کتاب ایقان نوشته ی جناب بهاءالله است. ایشان در این کتاب و نیز در دیگر آثارش، ضمن آن که عموما و نوعا به دانشمندان شیعه حملات زیادی کرده است و حتی آنان را با القابی چون: ابن الذئب [=گرگ زاده]، رقشاء [=مار خوش خط و خال و گزنده]، خشب مسنده [=چوب خشکی که به دیوار تکیه داده]، همج رعاع [=پشه ی بی ارزش]، خراطین الارض [=کرم های میان لجن زار]، کلاب [=سگ ها]، و نیز خر لنگ و خفاش و مردار و کلاغ و زاغ و تراب [=خاک بی ارزش] و حیوان درنده و سامری فریب دهنده و از این قبیل، نام برده و مصداق کامل وحدت عالم انسانی را پیاده کرده است، ولی نسبت به این دو، یعنی شیخ احمد و سید کاظم اظهار ارادت بسیاری کرده و با تعابیری که حکایت از تعظیم زیاد آنان دارد، از ایشان یاد کرده است. از جمله در همین کتاب

ایقان، از آن دو به نورین نیرین [=دو نور پرتو افکن] یاد می کند با عبارت قدس الله تربتهما [=خداوند خاک گورشان را مقدس دارد] در تعظیم آنان تاکید می کند. افزون بر این، جناب اشراق خاوری مبلغ مشهور بهایی، در کتاب رحیق مختوم [=شراب سر به مهر، این نام برگرفته از آیه ی قرآن است.] در جلد دوم صفحه ی ۶۴۸ از لوحی که بهاءالله برای شخصی به نام احمد نازل کرده است، چنین نقل می کند: از صدر اسلام، اکثری در بحر اوهام و ظنون مستغرق؛ بعد از خاتم الانبیاء و ائمه طاهرین دو نفس به حق واصل و بطراز آگاهی مزین، مرحوم شیخ و سید علیهما بهاءالله الابهی. انتهی. به این ترتیب جناب بهاءالله مدعی می شود که هزاران هزار دانشمند مسلمان از آغاز اسلام در دریای وهم و گمان غرق بوده اند و پس از پیامبر [که با لقب خاتم الانبیاء از ایشان یاد می کند] و امامان پاک، دو نفر به حق رسیده اند و به لباس آگاهی زینت یافته اند که همان شیخ احمد و سید کاظم باشند. هم چنین جناب بهاءالله در کتاب دیگرش به نام اقتدارات (صفحه ی ۲۱۰) از شیخ احمد چنین یاد می کند: الشیخ الاجل الافضل ظهر الاسلام و کعبه ی الانام الشیخ الاحمد الاحسائی الذی کان سراج العلم بین العالمین. شیخ والا مقام، برترین دانشمند، پشتیبان اسلام، کعبه ی آمال مردمان، کسی که چراغ دانش در میان جهانیان است. اینک بخوانید نظر شیخ و سید را در باب خاتمیت: - شیخ احمد احسایی در تمامی نوشته های خود به این که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر خداست، تأکید اکید دارد و هم اینک نیز از هر یک از پیروان ایشان در این باره پرسش کنید، بی تردید همان را می گوید که تمامی شیعیان مبتنی بر آیات قرآن و روایات پیامبر می گویند. به هر روی به بیان دو نمونه از سخنان شیخ احمد درباره ی خاتمیت می پردازیم: ۱- ایشان در کتاب جوامع الکلم جلد دوم ص ۷ به استناد آیه ی چهلم سوره ی احزاب و حدیث معروف منزلت، چنین می گوید: «حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران است و پس از او هرگز پیامبری نخواهد آمد زیرا خداوند درباره ی ایشان فرموده است: ولکن رسول الله و خاتم النبیین... و پیامبر اکرم خود نیز فرموده است: لا نبی بعدی. پس فرمایش آن حضرت حق است و باید بپذیریم و بنابراین عقیده ی ما این است که پس از آن حضرت پیامبری نیست و او خاتم رسولان است.» ۲- و نیز در همان کتاب جوامع الکلم جلد دوم، صفحه ی ۲۴۷ در رساله ی سلطانیه چنین می گوید: این که پیامبر اسلام خاتم پیامبران است، عمده ترین دلیل بر برتری پیامبر به دیگر پیامبران است بدان که این امر از جمله ادله در برتری آن حضرت است. زیرا آن عزیز همان گونه که در بعثت فرجام پیامبران است، در آفرینش انوار، نخستین آنان است. - سید کاظم رشتی نیز در وصیت نامه اش - که در آغاز کتاب مجموعة الرسائل آمده است - در بیان اعتقاداتش چنین می گوید: «وصیت من آن است که شهادت می دهم... محمد بن عبدالله بنده و فرستاده ی خداست. تمام شرایع منسوخ شده اند، به جز اسلام که تا روز قیامت باقی خواهد بود...» و باز در همان مجموعة الرسائل، چنین می گوید: (مجموعة الرسائل ـ ص ۲۸۱ رساله ملاحسینعلی ـ ترجمه و تلخیص). دنیا، هر اندازه هم که رو به گسترش نهد و ترقی کند، باز هم در دائره ی پیامبری حضرت رسول اکرم است؛ زیرا زنجیره ی پیامبری پیامبران پیشین به وجود مبارک آن عزیز گسسته گشته است. پس از بعثت آن حضرت دیگر به هیچ روی شایسته نیست که کسی پیامبر شود و هر کس که پس از آن حضرت بیاید، باید پیرو او باشد و محال است پس از ایشان نبوت، که رتبه ی مستقلی است، به وجود آید. و بالاخره در همان مجموعه ی الرسائل صفحه ی ۱۴۷ در رساله عزیه عباراتی می گوید که ترجمه اش این است: اجماع تمامی مسلمانان، به صورت قطعی و ضروری، بر آن است که نبوت و پیامبری به بعثت رسول گرامی اسلام پایان یافته است و تا پایان روزگار، هر کس که مکلف به تکلیف شود، باید زیر پرچم پیامبر به سر ببرد. به این ترتیب بحث «خاتمیت بر محور پیامبر» به بیان دانشمندان شیعه را به پایان می بریم.

## خاتمیت از منظر اهل سنت

دنباله ی بحث «خاتمیت بر محور پیامبر» را از منظر دانشمندان اهل سنت تقدیم می کنم: همانند دانشوران شیعه، محدثان و مفسران

و فقیهان و متکلمان سنی نیز به خاتمیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معتقدند. در این بخش به نقل حدیثی که یکی از مفسران معروف سنی به نام ابن کثیر در تفسیر خویش از محدث بزرگ اهل سنت، امام احمد حنبل نقل کرده است، بسنده می کنیم: ترمذی محدث بزرگ اهل سنت، در کتاب صحیح خویش از پیامبر اکرم نقل می کند که فرمود: «مثلی فی النبیین کمثل رجل بنی دارا فأحسنها و أکملها، و ترک فیها موضع لبنهٔ، لم یضعها. فجعل الناس یطوفون بالبنیان و یعجبون منه و یقولون: لو تم موضع هذه اللبنهٔ! فأنا فی النبیین موضع تلک اللبنهٔ» از محدث نامی دیگر امام احمد حنبل هم در جلد پنجم کتاب مسندش، این حدیث از قول رسول گرامی اسلام نقل شده است: إن الرسالهٔ و النبوهٔ قد انقطعت. فلا رسول بعدی و لا نبی بعدی همانا رشته ی رسالت و نبوت بی تردید قطع شده است. پس به هیچ روی پس از من نه رسولی خواهد آمد و نه نبی ای! تمامی مفسران بزرگ اهل سنت نیز، مانند طبری و کشف و سیوطی و فخر رازی و قرطبی و... ذیل آیه ی چلهم سوره ی مبارکه احزاب، محمد رسول الله را خاتم پیامبران می دانند و نبوت و رسالت را به وجود نورانی آن حضرت، پایان یافته تلقی می کنند. به خاطر دوری از تطویل، به ذکر یک سخن که راه هر گونه گریز از پذیرش این اصل اساسی اسلامی را می بندد، بسنده می کنیم: جناب شوقی افندی، نوه دختری جناب عبدالبهاء و شخصیت سوم از نظر اهمیت و حجیت در بهائیت و ولی امر آنان، در کتاب قرن بدیع جلد چهارم صفحه ی ۱۳۵ فتوایی را از مراجع دینی کشور مصر نقل می کند که بخشی از آن چنین است: «سیدنا محمد هو خاتم النبیین و المرسلین. لادین بعد دینه و لا شرع ینسخ شرعه و ان القرآن هو آخر کتب الله و وحیه لانبیائه و رسله» سید و سرور ما محمد، همو خاتم پیامبران و نیز رسولان است. هیچ دینی پس از دین او نخواهد بود و هیچ شریعتی شریعت او را نسخ نمی‌کند و به درستی قرآن کریم آخرین کتاب الهی و فرجام وحی ای است که بر پیامبران و فرستادگان خدا نازل شده است. در بخش پایانی بحث «خاتمیت بر محور پیامبر»، خاتمیت آن حضرت را به بیان منکران، خواهیم آورد.

## خاتمیت در سخن منکران

داستان خاتمیت پیامبر اکرم را از منظرهای گوناگون، خواندیم. اینک به مصداق: خوشتر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران، اجازه دهید این اصل اساسی را بر مبنای سخنان منکران خاتمیت و مدعیان بعثتی دیگر، بیان کنیم و داوری را به خوانندگان گرامی واگذار کنیم. - سید باب در ابلاغیه‌ی معروف به الف (هزار) که قسمتی از آن در صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲ کتاب اسرار الاثار نوشته ی فاضل مازندرانی، قسمت الف آمده، چنین اعتراف می کند: «ولا اعتقد فی شأن الا بما نزلت فی القرآن علی حبیبک محمد رسول الله و خاتم النبیین... و در هیچ شأنی جز به آنچه در قرآن بر جبیب خود محمد رسول خدا و خاتم پیامبران فرستاده ای، اعتقاد ندارم. بدینسان جناب باب هم لقب پرافتخار و جاودانه و یگانه ی «خاتم النبیین» را برای محمد مصطفی صلی الله علیه و آله، قائل است. - همین لقب مبارک توسط جناب بهاءالله هم به کار رفته است: خاتم انبیاء روح ماسواه فداه در مدت بیست سال جان مبارکش در دست اعداء مبتلا و در هیچ شب امید صبح نبود و در هیچ صبح امید شب نه. - شوقی افندی در صفحات ۱۸ و ۱۹ کتاب دور بهائی از بهاءالله درباره ی عظمت ظهور ایشان، چنین نقل می‌کند: (از خاتمیت خاتم مقام این یوم ظاهر و مشهود) این سخن گنگ را جناب اشراق خاوری در کتاب رحیق مختوم ذیل لغت خاتم النبیین تبیین کرده و توضیح داده است: در قرآن سوره ی الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده؛ جمال مبارک جل جلاله (یعنی جناب بهاءالله) در ضمن جمله ی مزبوره می فرماید که مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است زیرا نبوت به ظهور محمد رسول الله ختم گردید و این دلیل است که ظهور موعود عظیم، ظهورالله است! و دوره ی نبوت منطوی گردید زیرا که رسول الله خاتم النبیین بودند. - در سخنی روشن تر و آشکارتر از جناب بهاءالله در ستایش حضرت ختمی مرتبت چنین می خوانیم: الصلوهٔ و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالهٔ و النبوهٔ و علی آله و أصحابه دائما أبدا سرمدا سلام و درود بر آقای عالم و مربی امت ها، کسی که به او

نبوت و رسالت انتها یافته است و نیز بر خانـدان و دوسـتانش سـلام و درود دائمی و ابدی و سـرمدی باد. (اشـراقات ص ۲۹۳) همین سخن را جناب اشراق خاوری هم از ایشان نقل کرده است: جمال قدم جل جلاله در مقامی می فرمایند:... الصلوة و السلام علی سید العالم و مربی الامم الذی به انتهت الرسالهٔ و النبوهٔ و علی آله و اصحابه... قاموس ایقان ـ ج ۱ ص ۳۰۳ و ۳۰۴ به نظر حقیر این سخن حضـرت بهـاءالله از معجزات ایشـان به شـمار می رود؛ چون ایشـان دست آویزهای مبلغان بهایی را در آینـده پیش بینی فرموده و راه هرگونه توجیهی را بر آنان بسته و با یک تیر سه نشانه زده است: ۱- به جای کلمه ی خاتم، از فعل انتهت استفاده کرده است. چون گویـا ایشـان می دانسـته که مبلغـان بهـایی خواهنـد گفت: کلمه خـاتم یعنی انگشتر و در نتیجه خـاتم النبیین یعنی زینت پیـامبران! یا ممکن است بگوینـد خاتم یعنی مهر و چون مهر برای تصـدیق کردن است، پس خاتم النبیین یعنی کسـی که درستی دعوت پیامبران پیشـین را تصـدیق کرده است. (انگار پیامبران قبلی پیامبران قبل تر خودشان را تکـذیب کرده اند!؟) ۲- ایشان تأکیـد کرده است که مقام رسالت نیز به آن حضرت پایان پـذیرفته تا بعـدها کسـی نگویـد که حضـرت محمـد خاتم انبیا بود نه خاتم رسل! در این مورد جناب اشـراق خاوری به یاری ما آمده و فرموده است: و اما خاتم النبیین نظر به نصوص مبارک درباره حضرت رسول در قرآن نازل شـده و نه تنهـا آن حضـرت خـاتم النبیین بود بلکه خـاتم الرسل بودنـد و این نکته برای آن نفوس ذکر می شود که بین نبی و رسول فرق قایل هستند، جمال مبارک در آیات مقدسه به صراحت ذکر کرده اند که نبوت و رسالت به حضرت محمد (ص) انتهی یافت و ختم شد. قاموس ایقان ـ ج ۱ ـ ص ۳۰۴ و ۳۰۵. ۳- از مصدر رسالت و نبوت بهره برده است تا بعد کسی نگوید خاتمیت نسبی است و پیامبر اکرم نسبت به پیامبران پیشین خاتم بوده است! چون وقتی اصل خاتمیت و نیز اصل رسالت انتها پذیرفته باشد، دیگر به هیچ روی نه رسولی خواهـد آمـد و نه نبی ای. البته بمانـد که اگر چنین باشـد دیگر خاتمیت افتخاری نخواهـد بود، چون همه ی پیامبران نسبت به پیـامبر پیش از خود، خـاتم بودنـد. جناب اشـراق خاوری با توضیـح سـخن جناب بهاءالله بیان کرده است که چون دوره ی پیامبری پایان پـذیرفته است و دیگر پس از حضـرت محمـد به هیـچ روی پیامبری نخواهـد آمد، مقام حضـرت بهاءالله اصـلا پیامبری نیست، بلکه مقامی بالاتر است. به سـخنی دیگر جناب بهاءالله به گفته ی خودش، پیامبر نیست. اگر خاطر شـریف خوانندگان گرامی باشـد، در بخش هـای آغـازین این مبحث نسبتا بلنـد، معنـای «نبی» را آوردیم و گفتیم یعنی کسـی که از عالم غیب خبر دارد. یعنی کسی که به او وحی می شود، حال به توجه به این سخن جناب بهاءالله که ایشان نبی نیست بلکه مقامش بالاتر از نبی است، می ماند این سـخن که از دوسـتان بهایی بپرسیم مقام ایشان چیست؟ خواهند گفت: ایشان «من یظهره الله» اند. می پرسیم «من یظهره الله» یعنی چه؟ می گوینـد یعنی موعود همه ی ملت هـا، می گوییم آیـا این موعود همه ملت هـا با وحی و خبر آسـمانی هم سر و کار دارد یا خیر؟ اگر بگوینـد آری، عرض می کنیم: با این مشکل چه کنیم که ارتباط وحیانی به خاطر خاتم النبیین بودن پیامبر اسـلام گسسـته است و اگر بگوینـد نه، عرض می کنیم: بسیار خـوب پس آوردن شـریعت جدیـد و آوردن نـام جنـاب بهـاءالله در ردیـف پیـامبران اولواالعزم توسط جناب عبـدالبهاء را چه کنیم؟ ممکن است دوسـتان بهایی گریزگاه دیگری بیابند و بگویند: مقام حضـرت بهاءالله از پیـامبران بالاـتر است. هر چنـد هنوز پاسـخ این پرسـش را دریافت نکرده ایم که اگر کسـی پیامبر نباشـد دیگر از آسـمان و خبرهای آسـمانی و وحیـانی خبری نـدارد، ولی برای آن که تیر خلاص اسـتدلال را به قلب نازک و نازنین مبلغان بهائی بزنیم، این سـخن راه گشا را از صفحه ی ۱۱۰ کتاب بدیع از قول حضرت بهاءالله می آوریم تا دوستان بهایی بدانند تمامی توجیهاتی که در این مقوله می کننـد خلاـف نظر پیشوایشـان است. ایشـان می فرمایـد: ..منتهی رتبه ی تکمیل هیاکل بشـریه به رتبه ی نبوت است... جمله ی جناب بهـاءالله کاملاـ گویـاست: هیاکل بشـریه یعنی آدمی زادگان، از جمله یعنی ایشان. به این ترتیب به نظر جناب بهاءالله آخرین رتبه ای که یـک انسـان می توانـد داشـته باشـد، مقـام نبوت است. حال با این سـخن خود بهاءالله و مقایسه ی آن با سـخن دیگرشان، یا باید بگوییم ایشان خارج از هیاکل بشـریه اند یا مقام من یظهره اللهی پایین تر از پیامبری است. البته ملاحظه می فرمایید که این فرض هم پذیرفتنی نیست. چون ایشان به آیه ی خاتم النبیین اسـتناد کرده است که مقام آن جناب پیامبری نیست. مخمصه ای بدی است که به

هیچ روی نمی توان از آن گریخت. از خوانندگان گرامی تقاضا می کنم خودشان داوری کنند. البته سخن خداوند را به یادشان می آورم که در باره ی قرآن فرموده است ولی ملاک و میزان و معیاری است برای سنجش ادعای مدعیان: اگر این قرآن از جانب غیر خدا می بود، در آن اختلاف بسیار می یافتی. به این ترتیب بحث «خاتمیت بر محور پیامبر» بر اساس: ۱- قرآن. ۲- بیانات خود آن حضرت. ۳- به بیان حضرت علی علیه السلام. ۴- به بیان امامان معصوم علیهم السلام. ۵- به بیان دانشمندان شیعه. ۶- به بیان دانشمندان سنی. ۷- و نیز به بیان منکران. پایان پذیرفت.

## خاتمیت در قرآن

«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر قرآن: در این بخش به این مهم می پردازیم که قرآن کتاب جاودانه ی الهی است که تا پایان جهان باقی و برقرار است و آموزه های آن همیشگی و پایدار می ماند و هیچ کتاب آسمانی دیگری ناسخ آن نیست. در بیان این اصل نخست از قرآن مدد می جوییم. خداوند در وصف کتاب خویش آیاتی را نازل فرموده است که به روشنی بیانگر جاودانگی و ماندگاری قرآن است. برخی از آن آیات را می آوریم: -... و إنه لکتاب عزیز (۴۱) لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید (۴۲) سوره ی فصلت و همانا قرآن کتابی است عزیز و فرازمند. باطل از پیش رو و پشت سرش بر آن راه ندارد. فرو فرستاده ای است از جانب خداوند حکیم ستوده شده. در معنای آیه ی شریفه امام باقر علیه السلام چنین می فرماید: قال لا یأتیه من قبل التوراة و لا من قبل الإنجیل و الزبور و أما من خلفه لا یأتیه من بعده کتاب یبطله (تفسیر قمی ۲: ۲۶۶ و بحارالانوار ۹: ۲۳۳ و ۱۷: ۲۰۹ و ۸۹: ۱۳). باطل از پیش روی آن بدان راه ندارد یعنی تورات و انجیل و زبور آن را باطل نمی کنند و نیز باطل از پس آن بدان راه ندارد، یعنی هیچ کتاب دیگری پس از قرآن ناسخ قرآن نیست. با استناد به همین آیه، از امام رضا علیه السلام نیز چنین نقل شده است: ذکر الرضاع یوما القرآن فعظم الحجة فیه و الآیة المعجزة فی نظمه فقال: هو حبل الله المتین و عروته الوثقی و طریقته المثلی المؤدی إلی الجنة و المنجی من النار. یک بار امام رضا علیه السلام از قرآن یاد فرمود و حجت آن را بزرگ شمرد و نشانه ی معجزه گرش را در نظم و درستی، عظیم دانست و فرمود: قرآن ریسمان استوار و دستگیره ی مورد وثوق و بهترین و برترین راهی است که پیروانش را به سوی بهشت می برد و از دوزخ می رهاند. در ادامه ی ویژگی های قرآن، چنین می فرماید: لا ـ یخلق من الأزمنة و لا یغث علی الألسنة لأنه لم یجعل لزمان دون زمان بل جعل دلیل البرهان و حجة علی کل إنسان لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا ـ من خلفه تنزیل من حکیم حمید. و بحارالانوار ۱۷: ۲۱۰ و ۸۹: ۱۴. گذر روزگار و گردش دوران قرآن را کهنه نمی کند و کثرت خواندن قرآن آن را فاسد و ناکار آمد نمی کند. زیرا قرآن برای یک زمان خاص نازل نشده است بلکه قرآن دلیل و راهنمای برهان در تمام دوران و حجت بر همه ی انسان هاست. باطل از پیش رو و پشت سر بدان راه ندارد. فروفرستاده ای از سوی خداوند حکیم ستوده شده است.

## خاتمیت بر محور قرآن

«خاتمیت بر محور قرآن» از منظر خود قرآن را تقدیم حضورتان کردم و اینک «خاتمیت بر محور قرآن» از منظر رسول گرامی اسلام را تقدیم می کنم. محمد بن یعقوب کلینی، دانشمند و محدث نام آور و مؤلف بزرگوار کتاب شریف و جاودانه ی کافی در همین کتاب و نیز پس از او، محمد بن مسعود عیاشی، دانشمند نامور و بزرگ شیعه در اوائل قرن چهارم هجری قمری، در کتاب تفسیر خویش – که به تفسیر عیاشی مشهور است – روایتی را نقل می کنند که امام صادق علیه السلام آن را از پدران بزرگوارش از رسول اکرم نقل می کنند. در بخش آغازین آن روایت آمده است که رسول اکرم فرمود: «هان ای مردم! شما در روزگاری که خوشی و خرمی در آن سست و بی‌بنیاد است، به سر می‌برید و بر شتر شتابنده‌ی سفر عمر سوار شده‌اید و زمانه، پرشتاب بر شما می‌گذرد. به

چشم خویش آشکارا می‌بینید که [آمد و شد] شب و روز و [طلوع و غروب] ماه و خورشید، هر پدیده‌ی نو و تازه‌ای را کهنه و فرسوده می کنند و هر دوران دوری را نزدیک می‌سازند و هنگام هر وعده‌ای را به سرآمد خویش، می‌رسانند. پس [چون این گونه است] اسباب سفر را برای پیمودن بیابانی بی‌انتها آماده کنید.» در پی این سخنان پیامبر، مقداد، آن مسلمان پاک باخته، از جای برمی خیزد و می پرسد: ای رسول خدا، منظور از روزگار و نیز خانه‌ای که خوشی در آن سست و بی‌بنیاد است، چیست؟ پیامبر خدا فرمود: «دار بلاء وانقطاع. فإذا التبست علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن. فإنه شافع مشفع و ماحل مصدق. من جعله أمامه قاده إلی الجنهٔ. و من جعله خلفه ساقه إلی النار. و هو الدلیل یدل علی خیر سبیل. و هو کتاب فیه تفصیل و بیان و تحصیل. و هو الفصل لیس بالهزل. له ظهر و بطن. فظاهره حکمهٔ و باطنه علم. ظاهره أنیق و باطنه عمیق. له تخوم و علی تخومه تخوم. لاتحصی عجائبه و لاتبلی غرائبه. فیه مصابیح الهدی و منازل الحکمهٔ. و دلیل علی المعروف لمن عرفه.» کافی ۲: ۵۹۸ و تفسیر عیاشی ۱: ۲ و بحارالانوار ۸۹: ۱۷. «همان سرای سراسر سختی و بلا! همان جایگاه جدائی و انقطاع! در چنین زمانه‌ی زیان بار و چنان سرای سست بنیاد، هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تار و دیجور، شما را دربرگرفت، به قرآن پناه ببرید. زیرا: قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش را می‌پذیرند. و سعایت کننده‌ای است که سعایت و شکایتش را تصدیق می کنند. هر کس این کتاب کریم را [به عنوان راهبر و راهنما] پیش روی خود قرار دهد، قرآن او را به سوی بهشت پیش می‌برد. و هر کس هم که قرآن را پشت سر خویش قرار دهد [و به آن بی‌اعتنایی کند] قرآن او را به سوی جهنم سوق می‌دهد. قران راهبری است که به بهترین راه‌ها راهنمایی می کند. قرآن کتابی است که تفصیل و بیان همه چیز در آن آمده است. قرآن کتابی است که به وسیله‌ی آن، هر چه بخواهی به دست می‌آوری. قرآن کتابی است که آشکارا [میان حق و باطل] جدایی می‌افکند. قرآن کتابی است جدی و شوخی و بازیچه نیست. قرآن بیرون و درون دارد. بیرون آن حکمت و درون آن دانش است. ظاهر آن عجیب و باطنش حق است. قرآن [در معارف و مطالب] مرزهای بی‌شمار دارد و هر یک از مرزهای آن نیز دارای مرزهای بسیار است. شگفتی‌های خوش آیند آن به شماره درنمی‌آید و مطالب نو و نادرش کهنه نمی‌شود. چراغ‌های هدایت و منزلگاه‌های حکمت، همه در قرآن است. و برای کسی که نسبت به مطالب معروف و شناخته شده، معرفت و آگاهی داشته باشد، دلیل و راه‌نماست.» بر اساس این بیان بین و روشنگر، قرآن ویژگی هایی دارد که همگی بیانگر جاودانگی و بی کرانگی آموزه های زندگی ساز و آخرت پرداز آن است. به سخنی دیگر از سخنان رسول گرامی اسلام در همین باره، توجه بفرمایید: راوی این حدیث جناب حارث بن اعور از یاران نزدیک حضرت علی علیه السلام است. او نقل می کند: به حضور حضرت علی (ع) رسیدم و عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ما آن‌گاه که در محضر شما هستیم مطالبی می‌شنویم که دین خود رابا آن‌ها استوار می‌سازیم؛ اما وقتی از نزد شما می‌رویم سخنانی ناشناخته و گنگ و گوناگون می‌شنویم که نمی‌دانیم چیست؟ امام علیه السلام فرمود: آیا به راستی چنان می کنند؟ (سخنان ناروا و ناشناخته می گویند؟) عرض کردم: آری! حضرت علی علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «أتانی جبرئیل فقال: یا محمد! سیکون فی امتک فتنهٔ. قلت: فما المخرج منها؟ فقال: کتاب الله. فیه بیان ماقبلکم من خبر، وخبر ما بعدکم و حکم ما بینکم. و هوالفصل لیس بالهزل. من ولاه من جبار فعمل بغیره، قصمه الله. و من التمس الهدی فی غیره أضله الله. هو حبل الله المتین، و هو الذکر الحکیم، و هو الصراط المستقیم. لاتزیغه الاهویهٔ و لاتلبسه الالسنهٔ و لایخلق علی الرد، و لاینقضی عجائبه، و لایشبع منه العلماء. هو الذی لم تکنه الجن إذ سمعته أن قالوا: (إنا سمعنا قرآنا عجبا یهدی إلی الرشد فآمنا به) من قال به صدق، و من عمل به أجر، و من اعتصم به هدی إلی صراط مستقیم؛ هو الکتاب العزیز الذی لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید.» جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! به‌زودی در میان امت تو فتنه برمی‌خیزد. پرسیدم: راه گریز از آن فتنه کدام است؟ جبرئیل گفت: کتاب خدا. [و این کتاب خدا این ویژگی ها را دارد]: آگهی مربوط به آن‌چه پیش از شما و پس از شما رخ داده و می‌دهد، در قرآن آمده است و نیز حکم و داوری میان شما در این کتاب است. قرآن جداکننده‌ی میان حق و باطل است و شوخی نمی‌باشد. هر

ستمگری به قرآن پشت نمایـد و به غیر آن عمل کند، خداوند او را می‌شـکند [و هلاکش می‌کند] و هر کسـی که هدایت و راه‌یابی را از غیر قرآن بجویـد، خداونـد او را به خـودش وا می‌نهـد و گم‌راه می‌شود. قرآن ریسـمان اسـتوار خـدا و ذکر حکیم است. قرآن، همـان راه راست می‌باشـد. کتـابی است که دل‌هـای تهی و خالی از خرد، کژی و ناراستی در آن پدیـد نمی‌آورنـد و سـخنان یاوه و بیهوده، راستی و درستی قرآن را نمی‌پوشانند و نیز بر اثر کثرت خواندن کهنه و فرسوده نمی‌شود. شگفتی‌های قرآن پایان نمی‌پذیرد و دانشـمندان هیـچ‌گاه از آن سیر نمی‌شونـد. قرآن، چنـان جـذابیتی دارد کـه وقـتی گروهی از جـن آن را شـنیدند، شـگفتی‌اش را نتوانستند پنهان کنند و گفتند: (ما قرآن شگفت‌انگیزی شنیدیم که به‌راستی به‌سوی بالندگی و رشد، راهبری می‌کند. از این‌رو به آن ایمان آوردیم.) هر کس با قرآن سـخن بگوید، گفتارش راست انگاشـته می‌شود و هر کس به قرآن عمل کند، پاداش می‌گیرد و هر کس به قرآن بیاویزد، به راه راست هدایت می‌شود.

## درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَیْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خـدا جهاد نماییـد؛ این برای شـما بهتر است اگر بدانید حضـرت رضا (علیه السّـلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشـهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصـفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلـدادگی به اهلبیت (علیهم السـلام) بخصـوص حضـرت علی بن موسـی الرضـا (علیه السـلام) و امـام عصـر (عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف) شـهره بوده و لـذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسـی بنیانگـذار مرکز و راهی شـد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقـات قـائمیه اصـفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسـی تحت اشـراف حضـرت آیت الله حـاج سـید حسن امامی (قـدس سره الشـریف ) و بـا فعـالیت خالصـانه و شـبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشـگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شـیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السـلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسـی دقیق تر مسائـل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمنـد به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایـانه هـا ایجـاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّـلام با انگیزه نشـر معارف، سـرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمنـدان به نرم افزار های علوم اسـلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سـهولت رفع ابهام و شـبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشـر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش

از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

